

شاهزاده‌ای که سودای شاهی داشت

۵ مهر ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۴۵

انقلاب مشروطه که به پیروزی رسید به مذاق خیلی‌ها تلخ آمد. کسانی از دربار که تا آن موقع به واسطه وابستگی به خاندان سلطنت، زندگی آسوده‌ای داشتند و در ناز و نعمت بودند با برآمدن ساز و کار جدید خیال کردند دیگر به سان گذشته روزگار، روی خوش به آنان نشان نمی‌دهد. از این رو، ساز مخالف زدند و چند صباحی کشور را دچار آشوب و ناامنی کردند.

یکی از این نمونه‌های ناسازگار با تحولات نو، سالارالدوله بود. محمدعلی شاه که زورش به مشروطه‌خواهان نرسید و جز یکی دو سال برقراری استبداد صغیر، چاره‌ای جز تسلیم در برابر مجاهدان نداشت، استعفا کرد و سلطنت را به دست احمدشاه فرزند دوازده ساله‌اش سپرد. کودکی که بر تخت نشست البته همچنان هوای بازی‌های کودکانه در سر داشت و هرازگاهی هوای پدر می‌کرد.

از سوی دیگر شاه مخلوع همچنان در آرزوی دستیابی به اقتدار گذشته بود و چند صباحی کشور درگیر آشوب قاجارها بود. محمدعلی میرزا البته هوادار هم داشت. یکی از حامیان مهم او ابوالفتح میرزا سالارالدوله بود که سال‌های ۱۳۳۱ - ۱۳۲۹ ق. غرب کشور را در معرض تاخت و تازهای خود درآورد به امید این که دوباره محمدعلی شاه بر سر کار بیاید یا این که خود به جای برادر بر تخت سلطنت بنشیند.

ابوالفتح میرزا سومین پسر مظفرالدین شاه بود. در تبریز به سال ۱۲۹۸ قمری به دنیا آمد و سال‌ها در این شهر زندگی و تحصیل کرد و مشق و تمرین نظامی دید. سپاهیگری پیشه او بود و زمانی که ناصرالدین شاه برای سفر به فرنگ از آذربایجان می‌گذشت به او لقب سالارالدوله داد و چندی بعد حکمران کرمانشاه شد و ریاست قشون خوزستان لرستان بروجرد و بختیاری به او سپرده شد.

او مانند خیلی از شاهزادگان قجری سری پرنخوت داشت و گمان می‌کرد چون شازده است حاکم جان و مال و ناموس مردم است و از این رو، بی‌محابا به مردم کرمانشاه تعدی داشت. اشتباهی خوبی هم برای زمین خواری داشت و به بهانه‌های واهی ملک مردم را غصب می‌کرد. او دیگر کارها را از حد گذرانده بود و اعتراضات بالا گرفت. مظفرالدین شاه هم چاره‌ای جز عزل او نداشت. پدر نمی‌خواست پاسخگوی رفتار غیرعادی پسر تازه به دوران رسیده‌اش باشد.

او بعد از مدتی، دوباره دل شاه‌بابایش را به دست آورد و به حکومت کردستان رسید اما رفتارش، اعتراضات فراوانی را در پی داشت، گزارش که به مرکز رسید سالارالدوله خودش را به تهران رساند. این درست هم‌زمان بود با آغازین روزهای شکل‌گیری مشروطیت

و آغاز مهاجرت علما به حرم حضرت عبدالعظیم. شاهزاده جوان، نهانی با مشروطه خواهان سر و سری پیدا کرد و حتی برای برخی از آنان هم کمک های مالی فرستاد. این رویکرد البته با توجه به روحیه استبدادزده سالارالدوله باعث شگفتی است اما در این حال باید به این نکته توجه کرد که شاهزاده جوان از انتخاب محمدعلی میرزا به ولیعهدی دلخور بود و هر اقدامی که این روند را تغییر می داد از نظر او مطلوب به نظر می رسید.

محمدعلی میرزا که ولیعهد شد، غمی بزرگ بر دل سالارالدوله نشست. مادر او از طایفه قاجارها نبود و از این رو، در برابر برادرش اقبالی برای دستیابی به سلطنت نداشت. این در حالی بود که او گمان می کرد برای منصب ولیعهدی شایسته تر از برادرش است. فرصت داشت از کف می رفت و سالار باید دست به کار می شد. برای این که پشتوانه محکمی از حمایت ها را نصیب خود کند با روسای عشایر و ایلات دمخور شد. از هر قبیله ای زنی گرفت و دل آنها را به وصلت با خاندان سلطنتی و وعده و وعید خوش کرد. نظرعلی خان امیراشرف، والی پشتکوه و داوودخان کلهر و دیگر روسای قبایل، خام وعده های این جوان جویای نام و نشان شدند و با گردآوری سازو برگ و نیرو امکان دستیابی او را برای رسیدن به آرزوهایش فراهم آوردند.

ابوالفتح میرزا گمان کرد که با این تعداد نیرو، زمان مناسب برای شورش علیه محمدعلی شاه برادر تاجدار رسیده است. اوضاع و احوال زمانه هم عزم شاهزاده را برای اجرایی کردن این تصمیم جزم کرد. او سال ۱۳۲۵ نافرمانی خود را آغاز کرد اما بشدت سرکوب شد. این اتفاق، شاهزاده جوان را دلشکسته کرد اما باعث نشد که فکر به دست آوردن سلطنت و تاج و تخت را از سرش بیرون کند. برای عرض اندام دوباره منتظر فرصت بود. در بحبوحه غوغای استبداد صغیر، اوضاع و ارکان سلطنت آشفته شد. نارضایتی ها از چهارگوشه مملکت سر برآورده بود. شعله مشروطه خواهی دوباره زبانه زد و طومار سلطنت محمدعلی شاه را درهم پیچید و شاه مجبور به کناره گیری از قدرت شد.

بعد از این اتفاق، سالارالدوله که موقعیت خود را در خطر می دید از در آشتی با محمدعلی میرزا درآمد و همراه شعاع السلطنه دیگر برادر خود پیمانی سه جانبه با شاه مخلوع بست. سه برادر سرگردان که در وین میزگردی تشکیل داده بودند، به قرآن قسم خوردند که برای دستیابی به سلطنت دوباره تلاش کنند و در صورتی که محمدعلی بار دیگر به تخت شاهی نشست با دیگر برادران رفتار مناسب داشته باشد و حکومت قسمتی از ایران را به آنان بسپارد.

توافق که صورت گرفت، برای فراهم آوردن مقدمات، سه برادر دست به دامان روسیه شدند و اسلحه و مهمات از آن دولت خریداری کردند و از راه روسیه آمدند تا به گمش تپه رسیدند. از سویی دیگر سالارالدوله با لباس مبدل از راه عثمانی به ایران آمد و خود را به شیخ حسام الدین، پیشوای مذهبی کردستان نزدیک کرد. شیخ در آن دیار احترام تام و تمامی داشت. سالارالدوله موفق شد نظر شیخ را به خود جلب کند. با فراخوان شیخ، خوانین این ایالت هم به سالار پیوستند.

در آن زمان شیخ محمد مردوخ امام جمعه کردستان با ارسال پیامی به میرزا احمدخان قوام السلطنه وزیر داخله او را در جریان مواقع گذاشت. جالب این که قوام با انکار اصل قضیه پیام فرستاد که این خبر در حد شایعه است و سالارالدوله اکنون در خیابان

شانزده‌لیزه پاریس در حال قدم‌زنی است.

با همراهی خوانین کردستان در عرض مدت کوتاهی سپاهی به استعداد ۲۰ هزار نفر برای یاری سالارالدوله مهیا شد. در واکنش به این اقدام، مجلس هم قانونی مبنی بر این تصویب کرد که یاری‌رسانان به خاندان سلطنتی و تهدیدکنندگان مشروطه دستگیر و اعدام می‌شوند.

با این تهدید در دل سپاهیان سالارالدوله وحشتی افتاد و شاهزاده مغرور از بیم آن که تهدید مجلس در بین سپاهیان کارگر افتد دست به تسویه زد و گروهی را خلع سلاح کرد؛ کاری که البته دودلی و تردید را در بین یاران او تشدید کرد.

شورشیان در کرمانشاه مستقر شدند و در این حین تلگرافی از محمدعلی میرزا به سالارالدوله رسید مبنی بر اینکه او هر چه زودتر با سپاهیان خود به سمت تهران حرکت کند. در این اثنا، همدان هم توسط شورشیان اشغال شد. با تصرف همدان گویی سالارالدوله عهد و پیمان خود با برادرانش را فراموش کرده بود. او با ارسال نامه به خوانین اطراف ضمن اعلام سلطنت از آنان درخواست کمک و یاری کرد.

سالارالدوله هنگام ورود به کرمانشاه از خرابی ایران و اوضاع مغشوش و پریشان مملکت انتقاد کرد و خواستار پایان دادن به این اوضاع بود. در این دوره بود که سالارالدوله خود را شاه خوانده و اقدام به ضرب سکه به نام خود کرد. او مناطق کردستان، کرمانشاه، لرستان، خوزستان و گروس را از آن خود دانسته و مقر خود را در کرمانشاه قرار داد. او علاوه بر پاکت‌ها و سربرگ‌هایی که در آنها خود را پادشاه قسمتی از خاک ایران معرفی کرده بود، دستور داد برای ثبت پادشاهی خود مقادیر زیادی مسکوکات طلا و نقره ضرب کردند که روی آنها این عبارات حک شده؛ در یک روی سکه شعر:

سکه به زر می‌زند سالار دین

باورش باشد امیرالمؤمنین

و روی دیگر سکه عبارت «السلطان ابوالفتح شاه قاجار» را حک کرده بود. او همچنین در محاورات و نامه‌های خود عبارات و الفاظ شاه دستوری از قبیل فرمان می‌دهیم، امر می‌کنیم و ... به کار می‌برد. عبارت روی پاکت‌ها و دستخط‌های او چنین بود:

«سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان، لرستان و عراق عجم.»

زیاده روی‌های سالار در همدان البته بدون واکنش هم نبود. شیخ محمدباقر بهاری مجتهد بلندپایه این شهر در پاسخ به دعوت سالارالدوله، تلگرافی با پاسخی تند نوشت که با این بیت آغاز می‌شد:

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

با مخالفت مجتهد مقتدر همدان، تصمیم گروهی از مردم این شهر برای پیوستن به اردوی سالارالدوله متزلزل شد و البته رفتار خشونت‌آمیز او را در پی داشت. او و سپاهیان شهر را غارت کردند. حرکت بعدی این شاهزاده مدعی سلطنت تصرف ایلام بود که براحتی این اقدام صورت گرفت.

مقدمات برای حرکت شاهزاده شورشی فراهم شد و او از مسیر اراک و ملایر به سوی تهران حرکت کرد. در مسیر حرکت، ملایر، زرنند و دهات اطراف را به تصرف خود درآورد.

اولین مقاومت جدی در مقابل شورشیان، رویارویی ۲۰۰ سوار بختیاری، مجاهد و ژاندارم به ریاست یفرم خان ارمنی و سردار محتشم بود. در این نبرد سواران عشایری سالارالدوله بشدت شکست خوردند و شاهزاده شورشی تا کرمانشاه عقب‌نشینی کرد.

دولت برای رفع فتنه سالار، عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به سمت والیگری غرب منصوب کرد. فرمانفرما در اولین برخورد با سپاه شورشی کارنامه خوبی از خود به جای گذاشت. در روستای شوره از شورشیان شکست خورد. والی غرب با این ناکامی به همدان عقب‌نشینی کرد و از مرکز کمک خواست. این بار هم یفرم خان ارمنی رئیس نظمیه تهران به یاری مشروطه‌خواهان برخاست و همراه مجاهدان به فرمانفرما محلق شد. در نبرد دوم شوره (سولچه) این بار بخت با مشروطه‌خواهان یار بود و نیروهای شورشی به فرماندهی عبدالباقی خان از نیروهای دولتی شکست خوردند. از این پس بود که سالارالدوله شهر به شهر مجبور به عقب‌نشینی شد و این تعقیب و گریز ادامه داشت تا این که شاهزاده شورشی با وساطت روس‌ها به روسیه رفت. او مدتی بعد به سوئیس رفت و سال ۱۳۳۸ قمری در اسکندریه درگذشت.

منابع:

- ۱ - حسن عنایت، سالارالدوله، یغما، شماره ۷، سال چهاردهم، مهر ۱۳۴۰
- ۲ - غلامحسین افضل الملک، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران.
- ۳ - باقر عاقلی، خاندان‌های حکومتگر ایران، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۴ - مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، انتشارات علمی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱.

۵ - میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)، منتخب التواریخ، انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶.

۶ - مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین، نوشته عبدالحسین خان سپهر، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، چاپ اول.

منبع: جام جم

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۸۲۴۰/شاهی-سودای-پ-شاهزاده/>